بسم الله الرحمن الرحیم

# مراتب دین

قبل از این‌که وارد بحث بعدی که بحث انتظار از دین است که بعد توضیح خواهیم داد و واردش خواهیم شد یک نکته‌ای که در بحث‌های قبلی هم گاهی به آن اشاراتی می‌کردیم و آینده هم شاید توجه داشته باشیم و در بعضی کتاب‌ها این هم آمده که من با یک نکات تکمیلی عرض می‌کنم قبلاً هم اسم این کتاب را بردیم کتابی است بنام قرآن و قلمرو شناختی دین که مربوط به انتشارات مؤسسه امام خمینی است آن کتاب و بعضی کتاب‌های دیگر هم که اینجا آدرس دادیم این بحث‌ها را دارد که حالا گاهی می‌شود به آن‌ها مراجعه کرد. ما در باب دین وقتی که داریم بحث می‌کنیم مقصود ما ممکن است یکی از این مراتب و مراحل باشد ما یک دین داریم دین نفس الامری یا لوح محفوظ وقتی که می‌گوییم دین آنچه در لوح محفوظ به‌عنوان دین وجود دارد و ثبت و ضبط است این واقع دین است واقع نفس الامری دین است این یک مرتبه است که عندالله و فی لوح المحفوظ است بعد که این دین تنزل پیدا می‌کند به واسطه فرشتگان و وحی.

در این مرحله دین می‌آید می‌شود دین نازل بر رسول و پیامبر این می‌شود دین نازل دینی که بر پیامبر وحی شده و به تبع پیامبر هم به صورت علم وصایت هم به اوصیای رسیده است این هم مرتبه دوم دین است که دین یک حقیقت نفس الامری دارد که آن حقیقت نفس الامری که در لوح محفوظ است عرضه می‌شود و وحی می‌شود بر پیامبر هم با واسطه آن را به صورت امانت او در نزد اوصیاء باقی می‌ماند این هم مرتبه دوم است.

مرتبه سوم وقتی است که از ائمه اوصیاء به مردم ابلاغ می‌شود دین ابلاغ شده بر مردم بعد از اینکه دین نفس الامری را گرفتند و ما علی الرسول الا البلاغ وظیفه این‌ها است که دین را ابلاغ بکند و در اختیار بشر قرار بدهد و این دین ابلاغ شده بر مردم در عصر پیامبر و این در آن زمان طبعاً ابلاغ شده به مردم و بعد از آن چون ما در روند تاریخی قرار گرفتیم این دین ابلاغ شده به مرتبه دیگری می‌رسد که انتقال پیدا می‌کند از نظر تاریخی به نسل‌های بعدی این دین مرتبه بعدی می‌شود دین واصل شده به نسل‌های بعدی و متأخر البته این‌که نسل‌های متأخر که می‌گوییم معنایش این نیست که حتماً از نظر زمانی متأخرند نه حتی ممکن است که در همان زمان خودشان هم آن‌هایی که پیرامون بودند همه چیز را گرفته بودند ولی آدم‌هایی که در چین آن زمان بوده و ممکن است بگوییم که همین ملاک را در آن هست که دین درواقع واصل و دریافت شده است برای نسل‌های بعدی که از نظر تاریخی و زمانی و مکانی فاصله دارند با آن مبادی ابلاغ دین و امثال این‌ها و یکی هم می‌شود دین فهم شده یا مکشوف که مقصود این است که ممکن است یک چیزی در منابع باشد ولی ممکن است آدم آن را درک نکند و با اجتهاد کسانی بیایند بعد آن را چیزی جدیدی کشف کنند این مراتب دین است که وقتی که از آن مبدأ اول که در آنجا دین ثابت و در لوح محفوظ جمع است وقتی می‌خواهد فیضان پیدا بکند در یک فرایند و روندی قرار می‌گیرد به آن ترکیبی که اینجا آمده ما با این واقعیت مواجه هستیم که به واسطه اصول و علم دین بر آن‌ها نازل می‌شود ما اینجا دیگر تفکیک نکردیم که دین بر پیامبر نازل می‌شو‌د و آن‌ها با وصایت آن را می‌گیرند این یکی است بعد این‌ها ابلاغ می‌کنند بر مردم در عصر خودشان و بعد از آن کتابی که مستقیم دین را دریافت کردند با واسطه آن‌ها به نسل‌های دیگر چه حالا انسان‌هایی که فاصله داشتند با آن‌ها ابلاغ می‌شود بعد می‌رسد به دست انسان‌ها در طول تاریخ ولی معلوم نیست که همه آن‌ها در هر زمانی فهمیده شده باشد ممکن است چیزهایی ابلاغ شده به مردم مانند عصر صدوق و شیخ متن هم همان متن و اخبار است ولی چیزهایش کشف نشده بود حالا می‌آید کشف می‌شود یعنی فقیه بعدی الی من هو افقه منه می‌شود که او حامل متن است ولی خودش نفهمیده بوده می‌دهد به متأخرین که آن‌ها چیزهای جدیدی را کشف می‌کنند در حقیقت در این مراحل قبلی ما می‌بینیم ضیق می‌شود چیزهایی حذف می‌شود ولی ممکن است یک چیزهایی افزوده بشود با کشف یعنی در عصری چیزی کشف نشده باشد و بعدها توسعه پیدا بکند.

این یک مقدمه‌ای است که ما برای بحث بعدی‌مان داریم عرض می‌کنیم منتهی این مقدمه می‌شود جزء مقدمات قبل از ورود در بحث جامعیت و لکل واقعه حکم چون دو تا قاعده ما تابه‌حال بحث کردیم یک مقدمه‌ای عرض کردیم قبل از ورود در بحث فلسفه فقه و بحث قاعده اول ما جامعیت بود جامعیت منابع و متون بود و قاعده دوم ما این بود که لکل واقعه حکم که الان می‌خواهیم.

# بحث سوم: انتظار بشر از دین

## مقدمه : تطابق مراتب دین

وارد بحث سوم بشویم قبل از آن داریم یک مقدمه‌ای ذکر می‌کنیم منتهی به نظر می‌آید این مقدمه می‌شود ابتدای بحث ما وقتی که درباره دین صحبت می‌کنیم که جامع است جامع نیست هر جایی که وارد بحث می‌شویم باید معلوم بشود که در کدام یک از این مراتب داریم بحث می‌کنیم این مطلبی است که باید به دقت به آن توجه داشت.

نکته دیگری که اینجا است این است که نسبت آن‌ها با یکدیگر چه نسبتی است از لحاظ تطابق و انطباق آن قسمت اول و دوم این یک بحث در تطابق این دو تا در نسبت اولی با دومی که این‌ها باهم چه نسبتی دارند آیا دین نفس الامری با دین نازل بر رسول و اوصیا عین هم است یا منطبق کامل و صددرصد یا اینکه نه این‌جور چیزی نیست در اینجا علی‌القاعده ما اگر منظورمان اسلام باشد و مخاطب اصلی پیامبر و ائمه بگیریم اینجا انطباق است البته اگر اسلام را با رسل و انبیای قبل بگیریم چون ان الدین عندالله الاسلام یعنی چیزی که جامع و کامل پیش خدا است اسلام است از اول تاریخ هم این بوده منتهی در زمان هر پیامبری یک بخشی از آن برحسب شرایط تاریخی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ابلاغ می‌شده یک بخشی فلذا همه آن‌ها مراتب ناقصه دین واقعی تام است و با پیامبر گرامی اسلام تکمیل شد و لذا اگر آن دین نفس الامری که مقصود همان اسلام است همان شریعت تامه کامله است آن را با انبیای پیشین در نظر بگیریم این نه تطابق صد در صد ندارد درصدی و بخش‌هایی از آن در دست آن‌ها نبوده اما اگر مقصود پیامبر گرامی اسلام و اوصیای ایشان باشد اینجا تطابق کامل وجود دارد پس دین کامل و جامع در عالم نفس الامر اسلام است و دین عندالله اسلام است این دین تطابقش با آنچه نازل بر پیامبران قبلی است عموم و خصوص مطلق است اما نسبتش با آنچه نازل بر پیامبر خاتم شده که به تبع اختیار اوصیا هم هست این تطابقش تطابق کامل است یعنی نسبتش تساوی است هر چه در لوح واقع و عالم نفس الامر است این بر پیامبر وحی شده و پیامبر محیط بر آن است و همه آن را می‌داند طبق مفاد روایات و اخبار چیزی نیست که از دامنه علم پیامبر و ائمه خارج باشد از جمله نفس الامر دین و حقایقی که مربوط به دین است و لوح محفوظ و نفس الامر است و لذا آن اول و دوم نسبتشان تطابق و مساوی است اگر منظور پیامبر خاتم و ائمه اطهار باشد اما اگر پیشینیان باشد نه این‌جور ادعایی نیست بعد می‌آیم نسبت آن با آنچه ابلاغ شده نسبت این دو تا آن است که نازل بر ائمه است و آنچه ابلاغ به مردم شده در اینجا همان‌طوری که قبلاً گفتیم نمی‌شود گفت نسبت تطابق و تساوی است بلکه به‌احتمال‌قوی نسبت مطلق است یعنی چیزهای ابلاغ شده نازل شده بر آن‌ها وحی شده بر آن‌ها ولی آن‌ها به دلایل مختلف ابلاغ نکرده‌اند این بک نکته مهمی است که احتمالاً بشود از روایات استخراج کرد که این‌جور نیست که همه آنچه در متن واقع بوده است و پیامبر وحی شده و نازل شده همه آن را بر ائمه داده‌اند اما اینکه همه آن‌ها را به مردم گفته باشند این احراز شده نیست و دلیلی هم که در خطبه غدیریه آمده «**مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْه**‏»[[1]](#footnote-1) آن اطلاقی ندارد که به‌صورت تفصیلی همه چیز را گفته باشد چون ممکن است به همین استدلال بشود دایره دوم با سوم این دو تا انطباق دارد برای اینکه روایاتی که بعد از آن معتبر است از خطبه غدیریه می‌گویید که هر چه مقرب و هر چه مبعد است برای شما گفته‌ام چطور این را جواب می‌دهید؟

ج: باید تمام دین را عمل کنیم بهشت برویم و تمام چیزی‌هایی که خداوند نهی کرده عمل نکنیم تا از جهنم دور شویم و این دلیل نمی‌شود که همه دین را بیان نکرده باشد.

ادعای من همین است ولی اگر کسی استدلال بکند و سؤال بکند و بگویید چطور ما می‌گفتیم دایره اول و دوم منطبق‌اند این‌ها را به‌صورت دایره در نظر بگیرید دوم سوم این نسبتشان تساوی است برای اینکه پیامبر اکرم در آن روایات می‌فرماید که ما من شیء یقربکم الی الجنه الا و قد امرتکم به و ما من شیء یبعدکم عن النار الا و قد نهیتکم عنه و پس وظیفه آن‌ها ابلاغ تمام دین بوده و «**ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ**»[[2]](#footnote-2) وظیفه آن‌ها بلاغ و تبلیغ بوده «**وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ**»[[3]](#footnote-3) باید ابلاغ بکند همه دین را پس بنابراین باید بگوییم هر چه بر آن‌ها نازل شده بوده ابلاغ کرده‌اند

سؤال: ...

جواب این سؤال این است که اگر ما بودیم و ظاهر اولیه این اخبار و احادیث روایاتی که در خطبه غدیریه در غیر غدیریه در آیه اکمال آمده ظاهر اولیه‌اش همین است یعنی ظاهرش این است که چون دین یعنی مقرب و مبعد و مقرب و مبعد هم اخلاق هم اعتقادات و احکام است و می‌گوییم همه این‌ها امر و نهی کرده‌اند این اطلاق اولیه این‌ها این است اما یک واقعیت خارجی می‌آید این اطلاق را تغییر می‌دهد واقعیت خارجی این است که ما که تفاصیل بسیار از مسائل در آن زمان نیامده بود ما روی اعتقاد شیعه می‌دانیم که بسیاری از احکام و دقایق و جزئیات و تفاصیل احکام و اعتقادات و اخلاقیات از پیامبر اکرم صادر نشده است و بعد ائمه آن را آورده‌اند و از نظر واقعیت خارجی ما مواجه با این واقعیت هستیم که همه آنچه از اخلاق و اعتقادات و احکام و تفاصیل این‌ها در قرآن که نیست در سنت همه آن‌ها نیست عقیده شیعه این است که بخش زیادی از این‌ها از ناحیه ائمه در طول زمان و بعد افزوده شده منتهی ما می‌گوییم افزوده نه اینکه از پیش خودشان باشد این‌ها از پیش پیامبر بوده منتهی این‌ها بعدها ابلاغ کردند.

### وظیفه ابلاغ در احکام به فعلیت رسیده

بنابراین با توجه به این قرینه خارجیه مفاد این روایات ما من شیء یقربکم الی الجنه الی و قد امرتکم به مفاد این‌ها می‌شود مفاد اینکه ما هر چه مقرب و مبعد است به صورت اجمالی و کلی و راه را به شما نشان دادیم نه اینکه تفاصیل آن‌ها را گفته باشیم بنابراین از این روایات استفاده می‌شود که در سنت نبوی و کلام پیامبر خط و مشی‌های کلی و سرنخ‌های اصلی بیان شده اما اینکه تفاصیل هم بیان شده از این استفاده نمی‌شود و لذاست که می‌گوییم آنچه بر پیامبر نازل شده این از این طرف و از آن طرف روایاتی استشهاد شده به اینکه یک چیزهایی که در دست ائمه بوده و حتی در دست امام زمان است که بعدها آن را می‌گویند آن را ضمیمه این بکنید مجموعاً‌ می‌رساند که این‌جور نیست که هر چه در مرتبه نازل بر پیامبر و اوصیا باشد ابلاغ هم شده باشد ولو به عصر خودشان مگر در حد کلیات که مهم‌ترینش این است که ائمه را مشخص کردند که از اینجا باید بگیرید ولی اینکه جزئیات احکام و اعتقادات و اخلاقیات هم خودشان گفته‌اند یا حتی خودشان به طور تام و کامل این باز دلیل و وجهی ندارد فقط این را می‌رساند که مانعی ندارد که بخش‌هایی اینکه شرایط آماده نبوده و ظرفیت لازم وجود نداشته این را ابلاغ نکرده‌اند و کسی به خاطر آن مبتلا به جهنم نمی‌شود.

به‌عبارت‌دیگر اگر بخواهیم دقیق‌ترش بکنیم این است که آنچه بر پیامبر و اوصیا نازل شده به شکل کلی عرضه شده بر مردم و آنچه فعلیت داشته و مورد ابتلا بوده و احکام حالت فعلیت پیدا کرده آن را هم گفته‌اند مجموعاً‌ پیامبر و ائمه اما نه انطباق کامل نمی‌شود برای اینکه ممکن است یک چیزی‌هایی فعلیت نداشته یعنی مورد ابتلا ء نبوده به آن‌ها نگفته جهنم برای کسی مقرر نمی‌کنند.

بنابراین انطباق اولی و دومی... ولی ارتباط این دو خیلی بالاست اما یک مواد افتراق هم وجود دارد یعنی مواردی که فعلیت پیدا نکرده بوده و درواقع تنجزیت و فعلیت نداشته بودند که بگویند خمس این‌جوری بوده دو قرن ابلاغ شده ولی فعلیت نداشته و لذا ائمه این‌جوری نبوده که به کسی بگویند خمست را بده زمان امام باقر و امام صادق شروع شد به این‌که عملیاتی بشود و روایاتی می‌گوید که احکامی وجود دارد که پیش امام زمان است که وقتی می‌آید گاهی تصور می‌کنند که اصلاً دین جدیدی آورده یعنی احکام جدید است یعنی چیزهایی است که به خاطر موانعی ابلاغ نشده بعضی موارد ابلاغ هم شده ولی فعلیت پیدا نکرده احتمال هم دارد که چیزهایی فعلیت هم نداشته و ابلاغ نشده بنابراین نمی‌شود به آن روایات غدیریه استشهاد کرد که کاملاً این‌ها بر هم منطبق است آن درواقع می‌گوید آنچه درواقع فعلیت داشته چون می‌گفت که یقربکم الی الجنه و یبعدکم من النار یعنی آنچه در زمان شما مورد ابتلا بوده و امر فعلی بوده این‌ها را من برای شما بیان کردم آن هم بیانش به نحو کلی است پس مفاد خطبه غدیریه که در جامع الاحادیث جلد اول بود درواقع این است آنچه دارای فعلیت بوده و مورد ابتلاست ابلاغ شده یک و دوم اینکه این ابلاغ به نحو جزئی یا کلی است یعنی این طور نیست که در یک احکام ریزش را هم گفته باشد بلکه بعضی به صورت کلی بیان شده یا ارجاع داده شده به ائمه که بعد آن‌ها را تبیین بکنند راه را گم نکرده است راه را نشان داده است منتهی ممکن است بعضی چیزهایی مورد ابتلا نبوده و فعلیت نداشته آن را می‌تواند نگوید و آن‌هایی که فعلیت داشته و مورد ابتلا بوده این طور نیست که پیامبر همه جزییاتش را گفته باشد همین‌که امیرالمؤمنین را مشخص کرد راه برای بیانش باز شده ظاهرش این است که در زمان امام زمان همه علم ظهور پیدا می‌کند و چیزی مخفی باقی نمی‌ماند ظاهراً آن‌وقت انطباق پیدا می‌کند یعنی آنچه در نفس الامر است در زمان ایشان به طور کامل ابلاغ می‌شود آن روایاتی که می‌گوید یک سومش چیز است اگر تحریف را بگوید معارض دارد و آن‌ها ساقط می‌شود روایات تحریف ما داریم هم شیعه دارد و هم سنی روایاتی داریم که ظاهرش تحریف است او بالزیاده او بالنقیصه او بالتغییر بر هر سه نوع تحریف روایاتی دلالت می‌کند همان جلد دوازده المیزان را اگر ببینید در ذیل آیه شریفه «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون**‏»[[4]](#footnote-4) که سوره حجر است مرحوم علامه طباطبایی راجع به تحریف مفصل بحث کرده دیگران هم دارند سه نوع روایات در باب تحریف داریم روایاتی که دلالت می‌کنند که بخشی از قرآن افتاده است حتی در آن آیه شریفه که «**وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى‏ فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ**»[[5]](#footnote-5) این جور آیه‌ای حتی وسط یک آیه اینجا می‌گوید که روایت دارد که مثلاً ثلث یا دو ثلث قرآن بین این شرط و جزا افتاده این جور تعابیری دارد یک روایاتی داریم که نقص می‌کند به این‌که افتادگی دارد به دست ما نرسیده روایاتی هم بر قرآن دلالت می‌کند که چیزهایی بر قرآن افزوده شده و روایاتی هم دلالت بر این می‌کند که تغییر کرده بعضی از کلمات و الفاظ و جمله‌ها تحریف به زیاده تقریباً اجماعی است که وجود ندارد چیزی بر قرآن موجود افزوده نشده تحریف به تغییر هم خیلی زیاد نیست اما تغییر به نقیصه به‌هرحال اختلاف اقوال بوده هم در شیعه و هم در سنی که آن‌ها ما را متهم می‌کنند که فقط شیعه این جور چیزی می‌گوید این‌جوری نیست اقوالی وجود داشته و ظاهر روایاتی هم از شیعه وهم از سنی هست که چیزهایی افتاده از قرآن یعنی بیش از این بوده منتهی معارض دارد آن معارض‌ها را اگر آدم ببیند یا جمع می‌کند و معنی می‌کند یک جوری که تحریف لفظی نیست که درواقع تحریف معنوی را می‌گوید خیلی از این آیات دارد که می‌گوید که این فی علی این در مورد علی است اسم ائمه مثلاً در آن بوده این می‌گوید تحریف با توجه به روایات معارض ما تحریف مخصوص تحریف معنوی است نه لفظی که این‌ها افتادگی دارد اگر جمع عرفی بین روایات تحریف و عدم تحریف نباشد این‌ها تساقط می‌کنند و بعد از تعارض و تساقط همان آیه «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون**‏» آن می‌شود محکم که ظاهر آن این است که وحی به طور کامل حفظ می‌شود.

سؤال: آن روایاتی که می‌گوید دوسوم قرآن بر پیامبر نازل شده شاید بیان نکرده پیامبر و خداوند هم نگفته که این‌ها را ابلاغ کن یک جایی وظیفه‌اش ابلاغ بوده تماماً ابلاغ کرده و دوسوم بوده که خدا وحی می‌کرده و ابلاغ نشده

جواب: باید دید من به این شکل چیزی یادم نمی‌آید درهرحال به نظر می‌آید که تطابق بین آن دو دایره دوم و سوم خیلی وسیع است که وقتی می‌گوییم آنچه در ابلاغ شده تطابق دارد ولی نه تطابق صددرصدی نمی‌شود گفت منتهی آنجایی که اموری فعلیت نداشته ابلاغ نکرده‌اند و الا علی‌القاعده آنچه فعلیت داشته است و مورد ابتلا بوده این را باید بگوییم پیامبر و ائمه من‌حیث‌المجموع آن را بیان کرده و ابلاغ کرده‌اند پس بنابراین تطابق دایره اول تطابق تام است در اینجا در حوزه مسائل مورد ابتلا و دارای فعلیت باز دایره‌ها منطبق‌اند ولی این طور نیست که همه آنچه بر آن‌ها نازل شده فعلیت داشته باشد و لازم باشد ابلاغ بشود به‌عبارت‌دیگر ادله ما من چون می‌خواستم سریع رد بشوم.

دو تا دلیل درواقع می‌شود برای این دایره و این دایره دلیل انطباق این دو دایره دو تا نکته است:

یکی همین خطبه غدیریه است که آن را بررسی کردیم؛

و یکی هم همان ادله‌ای است که وظیفه ابلاغ را بیان می‌کند «**بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَه**‏» و این‌که اصولاً شأن پیامبر ابلاغ است این دو دلیل است و این هر دو دلیل در دایره احکام و معارف مورد ابتلا و فعلیت یافته درست است این دو دلیل انصراف دارد به احکام و امور ما.

چون این بحث را می‌خواستیم مقدمه به آن بدهیم ولی یک بحث جامعی دارد می‌شود و می‌شود یک عنوانی هم بدهیم که خودش یک فصل مستقلی بشود که این را بعد تنظیم می‌کنیم بعد عرض می‌کنیم.

این دو دلیل می‌رساند که باید ابلاغ بکند می‌رساند همه آنچه مقرب و مبعد بوده می‌رساند گفته‌اند منتهی برای پیامبر به نحو کلی یا جزئی ولی با ائمه که بگوییم باز همه تفاصیلش را باید ابلاغ بکنند منتهی همه این چیزها در دایره چیزهای فعلیت یافته است آن‌هایی است که برای ما و دیگران مبعد و مقرب بوده و برای مخاطبان مقربیت و مبعدیت شأنی را داشته که آن را بگویند اما اگر فرض بگیریم یک چیزهایی را که فعلیت نداشته آن دیگر الزام به ابلاغش نیست البته در بطن قرآن این‌ها همه هست گفتیم بطن قرآن جامع است و چیزی را فروگذار نکرده دقت کنید بطن قرآن و کتبی که پیش آن‌هاست این همان دین نازل است که حتماً همه آنچه در عالم واقع است در آن وجود دارد ولی این‌که به ما ابلاغ شده باشد به صورت بیان رسمی نه بطنی که ممکن است بفهمیم و ممکن است نفهمیم این از دایره چیزهای فعلیت یافته است و تفاصیلش را نمی‌شود فقط به پیامبر بگوییم پیامبر و ائمه تفاصیلش را بیان کرده‌اند این دو تا ملاحظه را باید توجه داشت

### استثناء در اطلاقات ابلاغی پیامبر و ائمه

سؤال: این‌ها علم داشتند که مردم بعداً مبتلا می‌شوند خوب بیان می‌کردند!

جواب: نه مبتلا‌به آن جوری نمی‌گوییم ابتلا یعنی فعلیت و موانعی می‌شود و این‌ها موظف‌اند که این کار را بکنند آنچه ائمه می‌دانستند که فعلی شده برای ما یا نسل‌های آینده تا قبل از ظهور امام زمان این را گفته‌اند اما آنچه فعلیت نداشته تا زمان امام زمان آن را نگفته‌اند این را می‌توانند نگویند مانعی ندارد آنچه فعلیت داشته تا قبل از ظهور امام زمان این را بایستی گفته باشند ابلاغ کرده باشند تحت قواعد کلی اعتقادی و فقهی و اخلاقی یا به صورت تفصیلی بایستی گفته باشند که یا پیامبر خودش یا ائمه گفته باشند می‌گوییم آنچه می‌دانستند فعلی است در طول این تاریخ تا زمان ولیعصر (عج) به مخاطبان عصر خودشان گفته‌اند و این‌که گفته‌اند به دست ما رسیده یا نرسیده بعد می‌گوییم فعلاً بایستی آنچه فعلیت دارد این وظیفه ابلاغ ما از آن‌طرف اطلاقاتی داریم چه کسی گفته هر چه در لوح محفوظ است بر پیامبر نازل شده دلیل دارد و ائمه هم دارند چه کسی گفته هر چه در دست آن‌هاست به دست مخاطبانشان باید بسپارند نه این‌که دست ما آن زمان ابلاغ شده باشد دلیلش «**ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**» است دلیلش ما من شئ یقربکم الی الجنه الا و قد امرتکم و دلیل شأن بلاغی و ابلاغی پیامبر و ائمه است منتهی ما می‌گوییم این دلیل اطلاق دارد با قرائن لبی یک استثنا می‌تواند به آن بخورد یعنی دو تا ملاحظه اینجا وجود دارد یکی این‌که ابلاغ پیامبر اکرم لازم نیست همیشه به صورت تفصیلی باشد ممکن است به این صورتی باشد که قواعد کلی می‌گوید یا ارجاع داده به ائمه این یک ملاحظه که عقلا ما می‌دانیم این طوری بوده و دوم هم این‌که این وظیفه ابلاغ و تبلیغ در دایره احکام و معارف فعلیت یافته تا عصر حضور ائمه است و یا لااقل اگر بخواهیم تعمیم بدهیم تا قبل از ظهور امام زمان است یا تا عصر خودشان را در نظر گرفته‌اند یا این‌که تا زمان ظهور امام زمان علیه‌السلام را در نظر گرفته‌اند و آنچه در آن مقطع تاریخی فعلیت داشته آن‌ها بیان و ابلاغ کرده‌اند نمی‌گوییم که به دست ما رسیده است آن‌ها ابلاغ کرده‌اند این وظیفه‌شان این بوده اما این‌که چیزی که در زمان امام زمان بایستی تبلیغ بشود آن را باید آن زمان گفته باشند این دلیلی برایش نداریم و به نظر می‌آید الزامی در آن نیست و ادله از این انصراف دارد این هم تطابق این دایره دوم و سوم.

سؤال: ...

جواب: بله یک حکمی و امری بوده که مصالحی در آن بوده و موانع نمی‌گذارد این را فعلی بکند و لذا می‌گوید آن زمان فعلیت پیدا می‌کند. در زمان امام زمان دارد که مثلاً همه دست در جیب هم می‌کنند ممکن است که در آن زمان بشر و مسلمان‌ها یکی هستند اصلاً لازم نیست اجازه بگیرند می‌تواند یک چیزی بردارد و برود یعنی همان شکلی که در خانواده ما داریم که بعضی احکام خاصی دارد که آن در عموم جامعه نمی‌شود در تصرفات اقتصادی و امثال این ممکن است بگوییم الان هم همان است ولی آن زمان فعلیت پیدا می‌کند و از این قبیل چیزها. دلیلی ندارد که لازم باشد چیزی که مورد فعلیت نیافته است آن را ابلاغ بکنیم در معارف فقهی ما داریم مثال می‌زنیم شما بروید در بحث معارف اعتقادی که خیلی چیزها شاید ظرفیتش نیست و آن‌وقتی که عقول بشر کامل می‌شود با آن تعابیری که در روایات عصر ظهور آمده با آن شرایط می‌شود آن‌ها را بیان کرد و آن‌ها می‌فهمند و قابل تبیین و ابلاغ است در احکام هم همین است هم در مسائل اعتقادی و توصیفی و هم در احکام این هم یک بحث جدی و اساسی است که می‌شود با این استظهاراتی که عرض کردیم بنشینیم داوری در تطابق این دایره دوم و سوم داشته باشیم البته غالب همه آن‌ها وجود دارد و چون همه آن‌ها در درون قرآن موجود است منتهی ما دسترسی نداریم برای این‌که قبلاً گفتیم قرآن به بطنه حاو لجمیع الحقایق و لجمیع اجزا دین منتهی آن فهمش در دست ما نیست.

## نکته تکمیلی‌

نکته تکمیلی‌ این است که ابلاغ به معنای همین جور این قالب در دست افراد باشد بله ابلاغ شده قرآن را داده‌اند و این هم در دست بشر رسیده و روایات هم همین‌طور و در درون این‌ها احتمالاً همه آن‌ها باشد اما این‌که نه به صورت مشخص و روشن ابلاغ شده باشد این استثنا به آن اطلاقات وارد می‌شود بنابراین انطباق این‌ها یک انطباق بالایی است چون هر چه گرفته است باید ابلاغ کند اصل این است که هر چه نازل شده باید به مردم هم بالغ بشود و برسد ولی ملاحظه‌ای دارد که استثنا برایش وارد می‌کند به خلاف آن دو و سه که آنجا استثنا نداشت هر چیزی که در نفس الامر بود برای پیامبر و ائمه وحی شده و ابلاغ شده اما هر چه به آن‌ها ابلاغ شده به بشر عصر خودشان ابلاغ شده می‌گوییم اصل این است ولی استثنا هم دارد به خلاف آن دو و سه که آنجا استثنا ندارد آنجا تساوی مطلق است ما درواقع آنجا قاعده اولمان این است که کل ما هو موجود من الدین فی عالم النفس الامر و فی العلم المحفوظ هو بالغ و منزل علی الرسول (ص) و موجود عند الائمه اینجا کل ما این‌جوری است ولی قاعده دوم این است کل ما وصل یا اوحی الی النبی و کل ما هو موجود عند النبی و الائمه و اینجا قید دارد فعلی للبشر للانسان قبل ظهور امام زمان آن باید ابلاغ بشود به نحو کلی یا ارجاع به ائمه این قید دارد آنجا ما می‌گوییم کل ما هو موجود فی لوح المحفوظ نازل و منزل علی النبی و کل ما انزل علی النبی و موجود عند الائمه فعلیهم تبلیغه لناس این می‌گوییم اصل این است ولی این قید هم دارد آنچه نازل بر آن‌هاست و برای بشر هم فعلیت دارد در این اصولی که در زمان آن‌ها بوده تا قبل از ظهور امام زمان.

سؤالی می‌کنید که من باز بروم به بحث دیگر طول می‌کشد ما می‌گوییم آنچه فعلیت دارد چون ممکن است به یک معنی ابتلا هم داشته باشد ولی فعلیت ندارد فعلیت است یعنی ظرفیتش بوده و مانعیتی نیست برای این‌که عمل بکنند باید عمل بکنند یا باید بدانند این دو تا قاعده است که کل ما هو موجود فی نفس الامر من الدین نازل و موجود عند الائمه این یک قاعده خیلی کلی و تطابق کامل است در قاعده بعدی این است که کل ما هو عند الائمه و فعلی للمکلفین این علیهم تبلیغه این هم دو تا مطلب درباره تطابق این دو تا قاعده و بقیه‌اش هم فردا

1. - الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 74. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مائده / 99. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مائده / 67. [↑](#footnote-ref-3)
4. - حجر / 9. [↑](#footnote-ref-4)
5. - نساء / 3. [↑](#footnote-ref-5)